

خودشناسی در قرآن

سوره ابراهیم، آیه ۵

استاد حسین نوروزی

جلسه ۹ (۱۲ خرداد ۱۳۹۸)

* وضعیت متن: مرحله 1 از 5

این متن با هوش مصنوعی ایجاد شده و هنوز با صوت مطابقت داده نشده

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

همانا موسی را با آیات خود فرستادیم، که قوم خود را از تاریکی ها به سوی روشنائی بیرون آورد. و روزهای عبرت انگیز الهی را به آنان یادآوری کند. و روزهای الهی را به آنان یادآوری کن. که قطعا در این یادآوری برای هر صبر پیشه شکر گزاری، عبرت هاست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا

موسی را ما با آیات خودمان فرستادیم. این آیات که انسان را می تواند از ظلمات جهل و نادانی خارج کرده و به نور، فهم و شعور وارد کند، انواع و اقسام مختلف دارد. که همه اینها هم آیات الهی است. گاهی پیامبر خدا می آید سراغ ما، و به ما آیات الهی را متذکر می شود. ایام الهی را یادآوری می کند. یا بفرماید ایام الهی را برای ما ایجاد می کند. تا ایام الهی را چه معنا کنیم. به هر حال آیه ای است که رسول و فرستاده خدا برای ما آورده. و ما را به سوی خدا، نور، حقیقت، فهم و شعور، هدایت و راهنمایی می کند. اما یک وقت هست که فرستاده ای از ناحیه خدا نیست. به این صورت که مثلا پیغمبری از پیغمبران الهی مثل موسی(ع) مأموریت پیدا کند که سراغ قومش برود و آنها را هدایت کند. آیه ای از آیات خدا هست، اما نه توسط رسول خدا، بلکه در عالم تکوین و خلقت، خدای متعال وقایع، اتفاقات و حوادثی را ایجاد می کند، و آنها را در معرض دید ما قرار می دهد. و ما اگر اهل هدایت شدن باشیم، و متذکر ایام الله باشیم، از دیدن آن حوادث و اتفاقات، درس و عبرت می گیریم. متذکر یاد خدا می شویم. در روایات هم داریم که مثلا فرض بکنید یکی از عبرت ها و آیات، همین مرگ است. مرگی که ما مشاهده می کنیم. دوستانمان، عزیزانمان و انسان های دیگر را می بینیم که فوت می کنند و از دنیا می روند. خب این در حقیقت یک هشدار برای ما هم هست. توجه، تنبه و تذکری برای ما هم هست که

خواست جمع باشد که دنیا این است. به همین راحتی تمام می شود. دنیا تمام نمی شود. یعنی ما از دنیا جدا می شویم. این دنیایی که برای آن این مقدار حساب باز کرده بودیم. به همین راحتی از ما جدا می شود. دست ما، از دامن نعمت های دنیا کوتاه می شود. درس عبرت آن چیست؟ درس عبرت آن این است که دل نبندی به این دنیا. برای رسیدن به این دنیا، آخرت خودت را فدا نکنی.

جهان به کامم اگر شد که شد. نشد که نشد.

این دنیا گذرا است. ارزش اینکه غصه دنیا را بخوری، ندارد. نه اینکه از دنیا استفاده نکن و بهره مند نباش، غصه دنیا را نخور. اینکه فرمودند که آمل و آرزوها در دنیا و برای دنیا، به جا نیست. در شأن یک انسان که عاقل و دانا باشد نیست، که برای دنیای خودش، آمل و آرزوهای طولانی داشته باشد. این به خاطر این نیست که یعنی از دنیا نباید بهره ببرد. یعنی شما وقتی برنامه های طولانی برای دنیای خودت داشتی، و جوری حساب باز کردی و برنامه ریزی کردی، که مثل اینکه تا ابدیت در دنیا خواهی بود، این دلبستگی ایجاد می کند. یعنی دلت می خواهد این طوری باشد. دلت می خواهد این تدبیرهایی که کرده ای، به وقوع بپیوندد. و دنیا چون جای این نیست که ما، به خواسته های خودمان برسیم. هر کس هر چه خواست، بشود. بنابراین دچار حسرت، ناکامی، غم، غصه، ترس و نگرانی می شویم. خدای متعال می خواهد ما از دنیای خودمان بهره و لذت خودمان را ببریم. یعنی الآن که داریم در دنیا زندگی می کنیم، غم و غصه فردا را نخوریم. شما الآن اگرکه از نعماتی که در اختیار هست، بهره خودت را ببری. یعنی هر مقدار از کیف و لذتی که در آن نعمات هست، استفاده کنی. مثلاً غذایی است باید بخوری. خب می توانی این غذا را که می خوری، با دل خوش بخوری. می توانی این غذا را که می خوری، با دل نگران و ناراحت بخوری. که حالا فردا چه می شود. پس فردا چه می شود. خوب همین غذایی هم که داری می خوری به تعبیر خودمان می گوئیم کوفتت می شود. به تنت گوشت نمی شود. فرمودند غصه آینده را نخور. آینده ای که هنوز نیست. غم گذشته را هم نخور. گذشته هم که الآن نیست. دو تا نیست است. یکی گذشته، یکی آینده. یک دانه هست است، آن هم الآن است. خب الآن را عشق است. الآن و عشق است یعنی غصه گذشته و آینده را نخور. بهره خودت را از الآن ببر. اما نسبت به گذشته درس ها و عبرت هایی را که در گذشته برای شما بوده بگیر. و تدبیرهایی را که برای آینده باید داشته باشی، داشته باش. می توانی هم درس عبرت بگیری و برای آینده تدبیر صحیح و درست و شایسته ای داشته باشی. اما نه غصه گذشته را بخوری، نه نگران آینده باشی. می توانی. بسم الله. ماجرا این است. یعنی می گویند در زمان حال زندگی کن. تا الآن هستی، در گذشته بودی، الآن نیست. در آینده هم خواهی بود، الآن نیست. بهره خودت را الآن ببر. الآن وظیفه ت چیه؟ الآن چه کار باید بکنی؟ بدون دلشوره و نگرانی. با آرامش کامل. الآن زنده ای. الآن که زنده ای از زنده بودن خودت لذت نمی ببری. نگرانی که فردا

ممکن است بمیرم. خب مردی که مردی. می ترسی از اینکه فردا ممکن است من نباشم. خب نبودی که نبودی. الآن که هستی.

حضرت علی(ع) فرمود: از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست.

دو روز جا ندارد که شما از مردن بترسی. یکی آن روزی که قرار است بمیری. بترسی، نترسی قرار است بمیری دیگر. با ترسیدن مشکلی حل می شود؟ نه جا ندارد بترسی. خوب قرار است بمیری دیگر. به استقبالش برو دیگر. و روزی هم که قرار نیست بمیری، آن روزی هم که قرار نیست بمیری خب ترس از چی داری؟ ولش کن دیگر کار و زندگیت را انجام بده. هر روز یکی از این دو روز است. هر روزی که در آن روز قرار گرفتی، یا قرار است بمیری یا قرار نیست بمیری. از این دو حالت خارج نیست. قرار است بمیرم خب می میرم دیگر. کارش نمی شود کرد. یا قرار نیست بمیرم. که دیگه از چی بترسم. پس ولش کن اصلا چه کار داری. زندگی ات را کن. بهره خودت را ببر. شاد باش. از غذا خوردنی که داری، لذت ببر. از تفریح و گردش که می کنی، بهره مند شو. وظیفه الآنت چیه؟ وظیفه الآنت را الآن انجام بده. گاهی وظیفه الآن ما این است که تدبیر آینده کنیم. نگران آینده نیستی، دلمان شور آینده را نمی زند، اما تدبیر عقلانی می کنیم. محاسبه الهی داریم. یعنی الآن من یک وظیفه دارم. وظیفه الآن من است. ربطی هم به آینده ندارد. دلم هم شور آینده را نمی زند. می خواهد بشود، می خواهد نشود. نگران آینده بودن، گاهی به معنایی است که ما در محاوراتمان استفاده می کنیم و به کار می بریم و می گوئیم نگران است. نگران است، یعنی دلش شور می زند. اما حقیقت کلمه نگران، یعنی نگرستن، دیدن، محاسبه کردن، تدبیر و برنامه ریزی کردن. آینده را ببین. کی ببینم؟ الآن. که چی بشود که الان به وظیفه ای که دارم عمل کنم؟ وظیفه من الآن ارتباطش با آینده چیست؟ شما همین الآن داری غذا می خوری. خب چقدر باید غذا بخوری؟ چه غذایی باید بخوری؟ نگاه کن ببین آینده ش چیست. غذایی که می خوری سردی باشد، دل آشوبه پیدا می کنی. کی؟ الآن؟ نه الآن که داری می خوری کیف هم می کنی. اما یک ساعت، دو ساعت دیگر. یک روز، دو روز دیگر. حالت تهوع پیدا می کنی. بالا می آوری. آن آینده را ببین، وظیفه الآن خودت را درست انجام بده. یعنی آن غذایی که باید بخوری را بخور. سردی مطلق نخور. با آن گرمی بخور. یه غذاهایی هست می گویند بخوری در آینده بیماری فلان می گیری، این را الآن که داری غذا می خوری، رعایت کن. این می شود وظیفه الآن ما. خب حالا که داری درست غذا می خوری، دلت هم شور بزند؟ دلت شور چه را بزند؟ برای چه دلت شور بزند؟ نگران باش. نه نگران به معنای دلشوره. نگران به معنای نگرستن. یعنی نگاه کن ببین آینده و نتیجه آن چیست، الآن رعایت کن. این دو تا را ما با همدیگر قاطی کرده ایم. یعنی آمدم نگران آینده باشیم، نگران آینده شدیم. دلمان شور افتاد. می دانیم که سخت است. حساب اینها را از هم جدا کردن کار می برد. زحمت دارد. شما می آیی تعقل کنی، دلت شور می افتد. می آیی دلشوره را برطرف کنی، دست از تعقل می کشی، و تدبیرت را از دست می

دهی. این اتفاقات باید آنقدر برایت بیوفتد تا کم کم هر دو تا را بتوانی پیدا کنی و حساب اینها را در زندگیت، از هم جدا کنی. هم تعقل و تدبیر کنی برای آینده، هم دلت شور نزنند. یعنی به این نتیجه دل نبندی. شد که شد، نشد که نشد. بفهمی که وظیفه الآن این است. تو اگر برای آینده تدبیر و برنامه ریزی می کنی، این نه از باب دلشوره است، از باب عمل به وظیفه است. آینده دست خدا است. همان طوری که همین الآن هم همه چیز دست خداست.

إِلَهِي كَيْفَ أَعَزُّمُ وَ أَنْتَ الْقَاهِرُ وَ كَيْفَ لَا أَعَزُّمُ وَ أَنْتَ الْآمِرُ.

اگر ما بتوانیم این دو تا را با هم جمع کنیم. از یک طرف نگاه می کنی به خدا که همه چیز دست خداست. می گویی اصلاً من چه کاره ام، که برای دنیای خودم برنامه ریزی و تعقل و تدبیر کنم. از طرفی نگاه می کنی و می بینی همان خدایی که همه چیز به دست اوست امر کرده و دستور داده که تو وظیفه داری تدبیر کنی.

الْعَبْدُ يُدَبِّرُ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ هم نگران آینده باش. هم نگران آینده نباش. دلت شور نزنند. اما برای آینده برنامه ریزی درست داشته باش. حالا آیات الهی گاهی از قبیل فرستادن پیامبران و خواندن آیات خدا و قرآن و کتب آسمانی برای مردم نیست، از قبیل همین حوادثی است که در شبانه روز اتفاق می افتد و در مأوا و منظر ماست. داریم می بینیم. باید درس عبرت بگیریم. وقتی می بینی دیگران راهی را که رفتند به نتیجه نامطلوبی رسید خوب تو آن راه را نرو دیگر. شما نتیجه اش را نگاه کن و راهت را اصلاح کن. این را می گویند درس عبرت گرفتن.

مَنْ جَرَّبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ

کسی که تجربه کند تجربه شده را، حقتش است که مبتلی به ندامت و پشیمانی شود. خوب تو دیگران و اقوام گذشته را که دیدی. خب چرا الآن درس عبرت نمی گیری. یکی از فرموده های خدا در قرآن همین است. می گوید اقوام گذشته را ببینید من داستانهایشان را برایتان نقل می کنم. این طور شد آن طور شد. پیامبران آمدند. بیشتر آیات خدا در قرآن بیان سرنوشت و سرگذشت اقوام گذشته است. که چه اتفاقاتی افتاد و چه نتایجی به بار آورد. فرمود از اینها درس بگیرید دیگه خودتون تجربه نکنید. کاری نکنید که شما خودتان درس عبرت برای یک عده دیگر شوید. شما جزو اولوالباب باشید. زرنگ، زیرک، عاقل و دانا باشید. اهل تقوا باشید. خدا را در نظر بگیرید. از اتفاقاتی که برای دیگران می افتد که همه اینها آیات الهی است، درس بگیرید. امام صادق (ع) در دعایی که موسوم به حج است، در یکی از فرازها می فرماید که:

اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ أَنْ تُكْرِمَنِي بِهَوَايَ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ

خدایا من از تو درخواست دارم که به من کرامت عطا کنی، به واسطه خار شدن هر یک از مخلوقات که می خواهد باشد. یعنی من نگاه کنم ببینم عجب این توی زندگی چطور خار، خفیف، ذلیل، بدبخت و بیچاره شد، درس بگیرم و دیگر من به آن عواملمبتلی نشوم. کارهایی که آنها کردند و به آنها رسیدند، را دیگر من نکنم.

و لَا تُهِنِّي بِكَرَامَةٍ أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ

یعنی آنهایی که از اولیاء تو هستند، از بدبختی و بیچارگی آنهایی که راههای عوضی را رفتند درس می گیرند. خدایا من را جزء آن بدبخت و بیچاره ها نگذاری. نگاه کنند زندگی من را درس بگیرند. بگن نگاه کنید این راه را بروید بدبخت می شوید.

گاهی اوقات شما برای بچه ها سرنوشت بعضی ها را درس عبرت قرار میدهید، که ببین این معتاد مواد مخدر که الان افتاده توی جوب، این اولش با سیگار شروع کرد. سیگار هم با رفیق عوضی، بد و ناباب شروع شد. با آدم هایی که لیاقت دوستی را نداشتند. با آنها رفاقت و دوستی کرد. خرده خرده اول او را سیگاری، بعد تریاکی، بعد هروئینی کردند. الان هم افتاده توی جوب. نگاه کن. درس بگیر. با آدم های عوضی رفیق نشو. رفیق و دوست خیلی مهم است. دیگری تجربه کرده است، به او نشان می دهی. بعضی ها خنگی می کنند. تا خودش تجربه نکند، نمی فهمد و باور نمی کند. حق شان است که مبتلی به ندامت و پشیمانی شوند.

امام صادق(ع) در این دعا از خدا می خواهد که خدایا من را جزو اولیاء الله قرار بده که از زندگی دیگران درس عبرت بگیرم. من و جز کسانی قرار نده که اولیاء خدا از زندگی من درس عبرت بگیرند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا ، فرستادیم موسی را با آیات خودمان.

حالا یک وقت شما این ها را می بینی۔ می بینی این با رفیق عوضی و بد رفت و سرنوشتش چی شد. معتاد، بدبخت و بیچاره توی جوب افتاد۔ یک وقت شما نمی بینی. اولیا خدا برای تو بیان می کنند. می گویند یکی بود، اینجوری بود. این ها آیتناست. که خدا پیامبرانش را می فرستد و به اینها می گوید برای مردم بیان کنید. یک قومی بود اینجوری بود. به نام قوم عاد. یه قومی بود به نام قوم صمود. یه قومی بود به نام قوم لوت. بعد ماجرای اینها را تعریف می کند. اما می گوید کاری کن، که به تو ایمان بیاورند که وقتی برای آن ها بیان می کنی، در صداقت تو شک نکنند. بگویند آقا اینکه پیغمبر و فرستاده خداست. این می گوید اینطوری می شود. آینده تان این می شود. این کار ها را نکنید. به دنیا دل نبندید. این دنیا وفا ندارد. یا خودت بفهم، یا به گوینده اعتماد کن.

فرمود: نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ

اگر خودمان هم تعقل نکردیم، لاف‌ حرف گوش می کردیم. وقتی به ما گفتند اینجوری می شود، قبول می کردیم. نمی گفتیم نه. من تا خودم نبینم و این اتفاق برای خودم نیوفتد، قبول نمی کنم.

یه وقت می گوید تا من خودم نبینم، یعنی ببینم که یک کسی اینجوری شد. باز این خوب است. گاهی می گوید نه ببینم هم فایده ندارد. او اینجوری شد. معتاد شد و توی جوب افتاد. من اینجوری نمی شوم. خب دیدی آن مُرد. می گوید او مُرد. مرگ برای همسایه است. حالا خدا همه اینها را در نظر می گیرد. و برای همه این آدم ها حساب باز می کند که، هدایت شان کند. همه جور آدم هم داریم. یک عده هستند که لازم نیست ببینند، بشنوند هم کافی است. پیغمبر خدا به آنها بگوید اینجوری می شود، تمام شد. بعضی هستند باید ببینند. بعضی ها هم هستند باید خودشان سرشان بیاید. شاید آن آیه ای که می فرماید:

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا

اینها قلب هایشان مریض است. خدا هم بر بیماری و مرض اینها اضافه می کند. این اضافه کردن، برای این است که اینها تا خودشان سرشان نیاید، متنبیه نمی شوند، به هوش نمی آیند، زیر بار نمی روند، قبول نمی کنند و ایمان نمی آورند. خدا بیماری این ها را اضافه می کند، اضافه می کند تا سرش بیاید. تا به آن نتیجه ای که باید برسد، برسد و پشیمان شود. یعنی سرش به سنگ بخورد. تا ته کار را برود و بفهمد که چه خبر است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

ایام خدا را برای آنها متذکر شو. حالا این ایام خدا یک معنایش می تواند این باشد، که جاهایی که خدا وارد عمل شد، یعنی درس عبرت داد. یک حوادثی در روزگار برای ما پیش می آید، که درس عبرت است. اتفاقاتی که کسی باورش نمی شد که یک چنین چیزی شود. یک کسی که خیلی قوی و قدرتمند بود و زورش زیاد بود کسی باورش نمی شد که یک روزی، به ذلت و خواری و دريوزگی بيفتد. این اتفاق برای او افتاد. آن روزی که این اتفاق برای او می افتد، می شود درس عبرت و ایام الله. خدای متعال به حضرت موسی می فرماید: وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ

آن روزهایی که اقوام گذشته برایشان بلا نازل شد. آن روزها را به مردم یادآوری کن. می دانی چه اتفاقی افتاد، برای قوم عاد، صمود و ... این حوادث را برای آن ها بیان کن. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ